

بی راهه سوم

تحفه جمهوريخواهان لائیک

ن. کیانی

جمهوريخواهان لائیک و دمکرات که در خارج از کشور فعالیت می کنند، اخیرا در پیامی اعلام کرده اند: "روشن است که در فقدان آلترناتیو دمکراتیک، وسوسه‌ی پناهجویی در سایه اصلاح طلبان حکومتی و یا همگامی و همکاری با سلطنت طلبان نیرو می گیرد."

جمهوريخواهان لائیک و دمکرات همه را به "راه سوم" یعنی تشکیل آلترناتیو دمکراتیک خارج از کشور در برابر دو راه دیگر همکاری با سلطنت طلبان و یا اتحاد با اصلاح طلبان فرا می خوانند. بدیهی است اگر يك جریان نیرومند در خارج از کشور - بنام آلترناتیو یا هر چیز دیگر باشد - وجود داشت که پشتیبانی مردم را با خود داشت، که مثلا سندیکاهای بزرگ کارگری حامی آن بودند و می توانست با يك فراخوان نه میلیون ها کارگر، بلکه لاقلاً صدها تن را به اعتصاب بکشاند، یا هزاران تن را به خیابان ها فرا بخواند و ... در آنصورت کسی به وسوسه همگامی با سلطنت طلبان نمی افتاد و شاید اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی بودند که دنبال اتحاد با چنین آلترناتیو و نیرویی بودند.

اما می دانیم چنین نیست و راه سوم فعلا وجود خارجی ندارد. پس پاسخ و راه حل سوم جمهوريخواهان لائیک را باید نخست به يك پرسش تبدیل کرد و آن اینکه:

چرا و به چه دلیل، علیرغم نزدیک به دو دهه تلاش و پیگیری، آلترناتیو خارج از کشور نتوانسته شکل بگیرد؟ چه شرایط مشخصی در خارج از کشور وجود دارد که مانع از شکل گیری يك آلترناتیو واقعی یا حداقل سایه ای از آن شده است؟

پاسخ به این پرسش را نمی توان، چنانکه مرسوم است، به يك امر ذهنی یعنی "تفرقه اپوزیسیون دمکرات" نسبت داد. تفرقه اپوزیسیون خارج از کشور خود ناشی از شرایط عینی مشخصی است که این اپوزیسیون در درون آن زندگی، کار و فعالیت می کند. دوری از ایران، نداشتن پایگاه اجتماعی و قطع ارتباط حتی با اعضا و هواداران گرایش های سیاسی، عدم حضور در مبارزه مشخص و واقعی که نتایج ملموس داشته و در نتیجه امکان ارزیابی و مقایسه سیاست ها را ببار آورد، خود آن عوامل عینی است که تحت تاثیر آن اپوزیسیون خارج از کشور دچار تفرقه و تشتت می شود. نیروهایی می توانند با یکدیگر ائتلاف کنند که پایگاه اجتماعی آنان بر خود و بر متحدانشان معلوم باشد. اگر درون ایران مثلا اصلاح طلبان یا محافظه کاران بخواهند با یکدیگر ائتلاف کنند دارای معیار هستند. مثلا میزان آرایشان در انتخابات، توان بسیج نیروها، قدرت و نفوذ رسانه‌هایی که بر آن تسلط دارند، پشتوانه اقتصادی و مادی و غیره. بر اساس ارزیابی این عوامل، این گروه ها یا اکثریت آنان با هم به تفاهمی دست پیدا می کنند. اما در خارج از کشور، در فقدان رابطه با درون کشور و روشن نبودن پایگاه اجتماعی معیاری برای ائتلاف وجود ندارد. هر کس در ذهن خود، سیاست و نظر خود را منطقی ترین می داند و از دیگران دعوت می کند به **منطق** او بپیوندند نه اینکه به **نیروی** او.

این عوامل عینی و ذهنی زمینه را برای در پیش گرفتن سیاست هایی که با واقعیت ایران خوانایی ندارد فراهم می کند. الگوهای مبارزاتی که با تجربه اکثر این نیروها در زمان شاه و رژیم گذشته همخوانی دارد ولی با شرایط يك ایران کنونی و رژیم های دمکراسی محدود همخوانی ندارد در پیش گرفته شده و می شود. صبغه چریکی بسیاری از این گروه ها که ذهنشان همچنان درون خانه های تیمی محصور شده و توده مردم، نیازها، تمایلات و گزینش های آنان را تحقیر می کنند؛ همگی در شرایط خارج از کشور و گسست کامل از این توده ها ده ها برابر تشدید شده است. چقدر اینان مردم را بابت آن که زمانی آیت الله خمینی را به

رهبری برگزیدند سرزنش کردند و چه اندازه آنان را بابت اعتماد به اصلاح طلبان تحقیر کردند و علیه دولت خاتمی و مجلس ششم موضع گرفتند! از هر دو اعلامیه این گروه ها یکی مربوط به آن است که مردم، برخلاف رهبران این گروه ها که هیچگاه در توهم نیستند، در "توهم" بوده اند یا دارند از "توهم" بیرون می آیند. بزرگترین توهم و اشتباه اپوزیسیون خارج از کشور و بویژه مجموعه گروه هایی که جمهوریخواهان لائیک را تشکیل داده اند، همانا این تصور است که مردم منافع خود را تشخیص نمی دهند و همیشه در توهم هستند.

نتیجه این وضع آن شد که عمده نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور روزبروز نیروی خود و توان تاثیرگذاری بر تحولات درون کشور را بیشتر از دست دادند. در این وضع سه راه بیشتر باقی نمی ماند: یا به سمت درون ایران سیاست تعیین کرد و کوشید آن شرایط را تحلیل کرد و جای پایی درون آن تحولات یافت، کاری که مستلزم تلاش برای غلبه نه فقط بر فاصله عینی بلکه بر بسیاری از موانع ذهنی و از جمله پذیرش نادرستی سیاستی است که اکثر این گروه ها از نزدیک به سی سال پیش در برابر انقلاب و نظام برآمده از آن در پیش گرفته اند.

راه دیگر تصور این است که عمر جمهوری اسلامی و نه فقط جمهوری اسلامی بلکه انقلاب ۵۷ به پایان رسیده، که نتیجه آن رفتن به سمت همکاری با سلطنت طلبان و بالاخره ماندن همچنان در انزوا یعنی همان "راه سومی" است که جمهوریخواهان لائیک پیشنهاد می کنند.

بنابراین گزینه اتحاد با سلطنت طلبان از اینرو دارای یک پایه کاملاً عینی و ناشی از شرایط مشخص خارج از کشور است و دارای یک پایه ذهنی یعنی سرانجام منطقی سیاست نادرستی است که در قبال انقلاب در پیش گرفته شد و آخر آن بدینجا ختم شد. اگر ریشه امر چنین نبود بخشی از همانها که خود را جمهوریخواه لائیک و دمکرات می نامند برای نویسندگان کیهان لندن و الهه بقراط و داریوش همایون تبلیغ نمی کردند.

به همین شکل گزینه تلاش برای تاثیرگذاری در درون کشور و تقویت عناصر و جهات مثبت که جمهوریخواهان لائیک آن را به تمسخر به "پناهجویی در سایه اصلاح طلبان حکومتی" تعبیر می کنند و تقلیل می دهند، نیز یک گزینه دیگر ناشی از شرایط عینی و ادامه منطقی یک سیاست است. سیاستی که از همان ابتدای انقلاب کوشید بجای آن که آرزوهای خود را بر مردم تحمیل کند، با خواست مردم همراه شود و مردم را در مسیری که آنان خود انتخاب کرده اند یاری کند.

جمهوریخواهان لائیک و دمکرات در پیام خود بارها از خطراتی که میهن ما در آن قرار گرفته نام می برند، اما نمی گویند که برای مقابله این خطر چه پیشنهادی دارند. این هشدارها بیشتر به رفع تکلیف برای ثبت در تاریخ شبیه است تا به تلاش برای یافتن راهی برای جلوگیری و برون رفت از فاجعه. دلیل ساده این امر پیشنهاد "راه سوم" و اتحاد گروه های لائیک و دمکرات در خارج از کشور است. در حالی که معلوم نیست بفرض اگر همه گروه های خارج از کشور به جمهوریخواهان لائیک بپیوندند چگونه جلوی فاجعه گرفته می شود.

می توان دید که اپوزیسیون خارج از کشور که به لحاظ عینی زندانی محیط خود و قطع رابطه با پایگاه اجتماعی و از نظر ذهنی زندانی سیاست اشتباهی است که در پی انقلاب بهمین در پیش گرفت و آن را سرسختانه ادامه داد. این اپوزیسیون با این وضع نمی تواند به آلترناتیو وضع موجود تبدیل شود.